منوچهرجمالی

از« اصل زیبائی » که درمیان انسانست اخلاق ودیـن وسعادت، پیدایش مییابد

....

« نـیـرو» که پدیدآرنده راستیست،ازمیان جان انسان سرچشمه میگیرد ، و « نیروسنـگ= نرسی» نـامیده میشود

....

نیروسنـگ = اصل زیبائی درمیان انسان « نِـرســی »

درفرهنگ ایران ، زندگی که « جی= ژی=گی » باشد ، برآیندهای دیگری را هم دارد که گوهرآن را ، برجسته و مشخص میسازند . جی ، هم به معنای 1- « یوغ = جفت = مَـر= سنگ » هست که اصل آفرینندگی باشد ، و همه به معنای 2- « مهریاعشق » است ، و هم به معنای 3- « توافق » است، وهم به معنای 4-« شاهین ترازو » هست ، و هم به معنای 5- صمغ درخت وگیاه (ژد) وهم به معنای 6- زه کمان دروگری وحلاجی (زه = کشش) و هم همان واژه 7 - « یوش = جوش » هست . درواقع **زندگی** ، **سنگیست که بهی واندازه ومهرو توافق واندازه وکشش** ، **ازبُن او** « **میجوشند** » . گوهرزندگی انسان،

خودجوش است . زندگی ، جوش+ گان (جوشگان) است . زندگی ، پُر وشاروغنیست و ازخودش این غنا ، میجوشد ومیکشد ومی سنجد و می جنبد . و بهی ونیکوئی ومهرو توافق درمیان همه جانها ، اورا میکشند و او راهبری میکنند تا آنها را بجوید وبیابد . دراثر این سراندیشه است که **زندگی ، بر بنیاد « کام » و « پسند » نهاده شده است . کام وپسند، کشش وجویشند** . کام وپسند ، روند جفت و انبازشدن « کشش بهی ونیکی واندازه و مهر» با « جویش آنها » است . و درست کام وپسند ، چنانچه بطورگسترده بررسی خواهد شد ، بیان همین جفت شدن است .

انسان ، ازمیان نهفته وتاریک خود ، و ازمیان نهفته وتاریک دیگران ، کشیده میشود و **او** ، **غنای نیکی وسعادت وبهی وروشنی را ، درهمه این ها ، میجوید و با آنها انباز میشود ، تا این نیکوئیها وسعادتها وروشنی ها و آفرینندگی هارا درآنها ، بیانگیزد وبزایاند** . این غنا که گنج (ji+bun=) میانهاست ، تاریکند ولی کشنده یا هنجا یند ، نیروی جادبه(zor I aahanjak) دارند و **انسان** ، **جذب این نیکیها وسعادتها میشود، و آنهارا میجوید و کشف میکند و میانگیزد تا پیدایش یابند** . وارونه « **اراده که اینهمانی با قدرت** » دارد ، و **در آغاز، درهمه چیزها وجانوران وانسانها** ، **فقط ضعف ونقص وگناه وظلمت وجهل می بیند** ، چون با یافتن آنها ، وانگیختن آنها ، وپروردن آنها ، وریشه دارساختن آنها درگوهر انسانهاست که میتواند قدرت بر آنهابیابد وقدرتش را پایدارسازد . درتاریکی گوهر ِهمه انسانها ، فقط ضعف وجهل ونقص وگناه وجهلست ، و این اراده است ، آنهارا « روشن » میکند وبا این روشنی ، آنهارا به سعادت ونیکی وبینش میراند . ازاین رو ، واژه « تیغ » ، معنای « روشنی » دارد . « **کلمه او »، درگوهرش « امر= قدرت » است** ، وقتی « کُن = باش » میگوید ، « تکون = میشود » . ولی **درفرهنگ ایران ، هم واژه « سخن » و هم واژه « گفتار، گفته » وهم واژه « سگالیدن »** ، **معنای « گفتگوکردن و باهم پیوند یافتن یک جفت**

همگوهرباهم » را دارد . « واژه= واچ = وات » که از ریشه « وای » است ، گوهرعشق وپیوند است . زال هم نزد خدا (سیمرغ) درشاهنامه ، گفتگوبا خدا را میآموزد . درگفتگو یا « هم+ پرسی = باهم جوئیدن » ، انسان ، حقیقت را میشناسد . اینست که **شناخت** ، **درفرهنگ ایران ، ازیک « همه دان وهمه آگاه = روشنی بیکران » آغازنمیشود** ، و خدا ، همه دانی نیست که روبرو با « ضعف وجهل ونقص وتاریکی » است . بلکه ، همه ، پروسرشار وغنی هستند ، همه « گنجند » . مسئله ، همکاوی ، همجوئی این گنجهاست که در« تاریکی » ، به خواب ابدی فرونرفته اند ، بلکه « نیروی مغناطیسی » دارند و دیگران را به جستن ویافتن خود ، برمیانگیزند . **بینش درفرهنگ ایران ، برپایه « جستجو و کشش » همیشگی قرار دارد** . هیچگاه ، همه حقایق را نمیتوان یافت . همه دان وهمه آگاهی نیز ، نیست . این جستجو وکشش ، سرچشمه شادی است . اینست که **هم واژه « هنجیدن = کشیدن » وهم واژه « جوئیدن » ، هردو معنای « جفت پیوسته به هم» ، یا یوغ یا همزاد (دوقلوی به هم چسبیده) دارند** . واژه هنج ، چیزی جرهمان واژه « سنگ » نیست ، وواژه « جوئیدن » از واژه « جوی » برآمده است که امروزه به « جوی آب » گفته میشود . جوی آب ، امتزاج واتصال آب با خاک (= تخم = هاگ) است . برای ایرانی ، آب ازجوی ، نمیگذرد ، بلکه ، جوی ، جایگاه همآغوشی وهمبوسی آب وخاک با هم است که ازآن سبزه ودرخت وگل میروید . واژه « جوی » ، سبکشده واژه جوغ = یوغ = جفت است . « ارکه » که اصل آفریننده جهان درهرچیزیست وپیشوند نام بهمن (ارکمن = ارشمن) است ، به « جوی = یوغ = اصل جفتی » گفته میشود . ارک ، که قلعه درون قلعه هست ، بازتاب همین معنای « جفتی » هست . ابربارنده ، خاک تشنه را میجوید و خاک تشنه ، ابربارنده را بسوی خود میکشد . ابروخاک ، باهم می سنگند ، می هنجند .

ما همچوآب ، درگل وریحان، روان شویم

تا خاک تشنه ، زما بر دهد ، گیا
بی دست وپاست خاک ، جگرگرم ، بهرآب
زین رو دوان دوان رود آن آ ب ، جویها
پستان آب می خلد ، ایرا که دایه اوست
طفل نبات را طلبد دایه ، جا به جا

اصل آفریننده هرچیزی ، درمیان خود آن هست
اصل هستی بخش انسان، درمیان خود انسانست

درمیان جان و ضمیرانسان نیز ، سرچشمه ، یا اصل پیوند دهنده قوای چهارگانه ضمیر، یا جان (آتش جان) هست ، که آنهارا باهم ، همزورمیکند ، تا ازهم شادی ببرند ، و بدینسان ، انسان ، هستی می یابد ، وزنده وزیبا ودلربا میشود . مسئله بنیادی انسان ، زیبا شدن ازمرکز هستی خودش هست . ازاین « میان ویا سنگ و یا ناف » هست که « **نـیـرو**» ، پیدایش می یابد ، و با این « نیرو» ، هستی انسان ، پیدایش می یابد . با پیوند دادن قوای چهارگانه یا چهارپرانسان ویگانه ساختن آنهاست که انسان ، نیرومند میشود ، و « نیرو» درست ازهمکاری وانبازی وهمآفرینی ویگانه شوی این چهار بخش جان یا ضمیر(**بوی + روان + فروهر+ دین**) ، پیدایش می یابد . (دربررسیهای پیشین ، بارها این چهار بخش ضمیر یا جان یا «اخو» را که همان « **خـوی= سرشت وگوهر** » انسان باشد ، بررسی شده اند) . ازاین نیرو ، هستی و« **زیبائیِ شیفته سازنده انسان** » ، پیدایش می یابد .

ازاین رو، این ناف یا میان هستی و سرچشمه زیبائی انسان را ، « نیروسنگ = نی ریوسنگ » مینامیدند . با تزلزل و پراکندگی واختلاف میان این چهاربخش هستی ضمیر، هست که « هستی وزیبائی ، فرسوده » میشود و **نام این** « **فرسایش هستی** » ، « **سُستی = سو+ استی** » **است** .

زنـیـروبود ، مـرد را « راستی »
ز « سستی » ، کژی آید و « کاستی »

اینکه درشاهنامه از« نیروی بازو » سخن میرود و به بازو ، مهره یا حلقه (آل+ گه) می بستند ، برای آنست که « بازو= باز» معنای » جفت وانبازدارد وهمان واژه « وای = اصل مهروجنبش» است . نیرو، ازپیوند ومهر، پیدایش می یابد .
همآهنگی و همروشی چهاربخش هستی یا جان یا ضمیر باهم ، **پیدایش هستی انسان** است و این « **راستی** » نامیده میشود . و با برهم خوردگی وناسازگاری و اغتشاش دراندازه بودن این بهره ها باهم ، هستی انسان میکاهد ، و زیبائی (اخلاق و دین هم جزو همین زیبائیست) ازبین میرود . نیرو و هستی وزیبائی (اخلاق ودین وسعادت) ، زهش وجوششی مستقیم ازمیان وناف یا وردنه یا « بهی » انسانست . ازاین « نیرو» ، یا انبازی وهمآفرینی بخشهای چهارگانه است که وجود انسان ، « افزاینده » است ، لبریزو سرشاراست . **آتش جان ، کشش به افزایندگی دارد ، و افزایش را می « پسندد » و از افزایش خود ، « کام » می برد** . زندگی وشادی و زیبائی وبهی(سعادت + نیکوئی) را گستردن ، «افزایش» است . گوهر جان ، گرایش به فراریختن از خود ، به جوشش زندگی ازخود دارد . «جی= زندگی » که همان یوغ یا یوج ویا جوش هست ، « میجوشد » ، خود جوش است . **شاد زیستن ، مهربه زندگی وزیبائی ونیکوئی را میخواهد بگسترد . این را « کام » و « پسند » مینامند** . « اراده » که روشن است (تیغ، به معنای روشنی است) ، طبیعت تیغ بـرنده را دارد . « روشنی» درفرهنگ ایران ، « سبزشدن گیاه » و « صفای وشفافیت آب وهوا» بود ، نه « تیغ » . یک روز ، یهوه یا الله ، با اراده اش ، این را خلق میکند، وروز دیگر، آن را خلق میکند . **همه تصمیم گیریهای این اراده ، جدا جدا ازهمست** .

همبستگی میان آنها نیست . درفرهنگ ایران ، زمین ازآب ، گیاه اززمین ، جانور ازگیاه ، انسان ازجانور ، وخدا از انسان ، میروید .
طبعا ، خالقی که روشنی بیکرانست ، با چنین روشنی برنده ، نخست ، خودش را ازمخلوق وگیتی ، می برد ، تا روشن بشود . و **گوهر« اراده»، همیشه روشنی برنده است** . ازاین رو طبیعت « اراده » ، برضد آمیختن با چیزهاست ، چون خودش را باید ، بریده ازآنها نگاه دارد ، تا روشن بماند . اراده ، باید همیشه غالب وحاکم بر اشیاء شود ، تا روشن بماند ، و همه افراد وطبقات و اقوام وملل وعقاید را ازهم می برد ، تا هریکی از دیگران ، روشن باشد . اعمال هرکسی را تک تک مینویسد ، تا تک تک آنهارا ، پاداش یا کیفربدهد . چون هرعملی ، ازیک اراده روشن ، پیدایش یافته است. دینش ، تک تک اوامر ونواهیست . اخلاق وشریعت ، باید روشن باشند . به همین علتست که این شریعت ها ، گوهر جزائی وقضائی پیدامیکنند ، ومیکوشند همه بخشهای به هم پیوسته زندگی را با جدا کردن ازهم ، وروشن کردن تک تک گفتارها وکردار ها واندیشه ها ، کنترل کنند . اراده با روشن کردن زندگی ، زندگی را درهزاران پاره ازهم می برد و بدینسان ، زندگی روشن ساخته میشود .
« اراده » ، علت شدن است . اراده ، دنبال « علت شدن » است . **اراده ، درپی « معلول ساختن » هرچیزیست که درپیرامونش هست** .
اراده ، درمعلول ساختن دنیا وافراد وپدیده هاست که ارضاء میشود .
هر اراده ای میکوشد که هرچه درپیرامونش هست ، تا میتواند ، معلول خود سازد . این اراده است که همیشه « امکانات معلول سازی » را میجوید . **او میخواهد آنچه را « علت » مینامد ، کشف کند ، تا آن را وسیله خود سازد . با کشف علتهاست که میتوان جهان را معلول ساخت** . **اینست که اراده در جوهرش ، « متجاوز » است** . ما امروزه ، جهان ارادی داریم . با پیدایش الاهانِ« مشیتی وارادی » ، تخم تجاوز وعنف وخشم (قهر) درجهان انسانی ، کاشته شد . زندگی کردن از زهش وجوششِ میان وناف خود ، از« نیروسنگ » ، زندگی

به « کام » و به « پسند » خود هست که به کلی برضد طبیعت « اراده ومشیت » است .

باز سازی تصویر نخستین « نیروسنگ »
از
متون ِ یزدانشناسی زرتشتی

یزدانشناسی زرتشتی ، تصویر نیروسنگ را به کردار« میانه وناف ووردنهِ آفریننده هرانسانی » نمیتوانست بپذ یرد ، چون با آموزه زرتشت وتصویر« اهورامزدای آفریننده و روشنی بیکرانش » درتضاد بود. واورا به « قاصد اهورامزدا » کاسته است . ولی در گزیده های زاداسپرم (درباره ساخت مردمان) 30 / 43+44 ناگهان ، هویت اصلی نریوسنگ (چانچه دیده خواهد شد همان نیروسنگ است) فاش وپدیدار میشود، ودرگفته ای مربوط که به پس ازمرگست میآید که نریوسنگ (نرسی) ، میآید « وجان و بوی وفروهر و روان را **همزور میکند و دوباره یکی میسازد** و آنها ازهمدیگر، نیرو وشادی می پذیرند » ، و درواقع انسان ازنو ، هستی می یابد وزنده میشود . این همزور شدن و ازهمدیگرنیرو وشادی پذیرفتن ، چیزی جز عبارت بندی دیگر از « نیرو » واز « سنگ = انبازوجفت ویگانه شدن » نیست . اینجاست که بخوبی نمایان میگردد که **نیروسنگ ، اصل پیوند دهنده چهاربخش (بوی + روان + فروهر+ دین) است که دراینجا نام « دین » آورده نشده وبجایش « جان » نهاده شده است** . به عبارت دیگر، انسان ، ازسر « همای چهارپر» میگردد که میتواند پروازکند . علت هم اینست که « دین » برای یزدانشناسی زرتشتی ، قوانینیست که آموزه زرتشت ارائه میدهد ، وطبق آن باید عمل کرد ودین ، قضاوت وداوری کردن این گونه اعمال ازانسانهاست که آیا طبق با خواستهای اهورامزدا دارند یا

ندارند ، و**بکلی از مفهوم « دین » درفرهنگ ایران که « بینشی است که ازجان خود فرد انسان یا ازمیانش (دین) ، زائیده میشود ، ومعنایش « مادینگی وآبستنی وبینش انسان » است ، فاصله گرفته وازآن بیگانه شده است** .

«دین» درفرهنگ ایران که به معنای « خویشی خود » بکاربرده میشود ، وارونه آموزه زرتشت ، بینشی است که ازجان خود انسان ، زائیده میشود ، واین **بخش آبستن شونده هرانسانی از تجربیات زندگی ، دین خوانده میشود** . واژه های بینش ودانش ، درست باهمین روند « زائیدن ازخود انسان » کار دارند . اساسا ، **واژه « زن » ، هم به معنای « زائیدن »، وهم به معنای « شناختن » هست**.

درفرهنگ ایران ، روشن شدن وشناختن ، روند زائیدن ازخود هست . «تن» هرانسانی ، زهدان وبه معنای « زهدان » است . « آتش جان » با همان چهارپر، تخمیست که با انبازی با « زهدان تن » با هم آفریننده شادی وبینش وجنبش میشوند . هر تجربه ای انسان را آبستن میکند و بینش ازتن انسان، زاده میشود .

زرتشت ، بکلی مفهوم « زایش بینش ازانسان » را ترک میکند . چون هنگامیکه خودِ میان انسان (= نیرو سنگ = نرسی) سرچشمه روشنی وبینش وبهی باشد ، وزهدان وجود خودش که دینش هست ، روشنی وبینش را بزاید ، دیگر نیازی به « روشنی بیکران اهورامزدا » یا الهی دیگر ندارد .

دربندهش (بخش 9/ 101) چهره دیگر نیروسنگ را میتوان شناخت . درآنجا میآید که تخم کیومرث (gayo-mere-tan = گیومرتن) ، درهنگام مرگ ، فرومیافتد و « دوبهرآن را ، نریوسنگ نگاه میدارد و بهری را اسپندا مذ می پذیرد ... و با بسر رسیدن چهل سال ... ریباس تنی یک ستون (تنه) ... از زمین میروید » که مهلی(mitre) ومهلیانه mitr-yaane ، نخستین جفت انسان باشند . درواقع ، مرد ، « مهر» نام دارد و زن ، « خانه وزادگاه وسرچشمه مهر » نامیده میشود .

دریزدانشناسی زرتشتی ، کیومرث ، نخستین انسان نیست ، بلکه نخستین تخم انسانست ، نه نخستین انسان . ولی کیومرث ، تخم نرینه است . تخم انسان ، ناگهان ، « مرد » میشود ، وبدینسان ، نرینه ، اولویت می یابد ، زن ، در « زمین = اسپندارمد = آرمئتی » ، شکل می یابد . ولی درست ، نرینه ساختن نخستین تخم ، برضد اندیشه « مهر + مهریانه » است . این تصویرانسان ، برضد فرهنگ ایرانست ، چون فرهنگ ایران ، « **جفت** = بیمه = همزاد = نرماده به هم پیوسته = مر= سنگ = مـهـر » را ، آغاز میداند ، نه « تخم نرینه» را به تنهائی ونه «تخمدان زن» را به تنهائی ، بلکه « جفت تخم وتخمدان را باهم » ، آغاز واصل پیدایش میداند . خود واژه « مهر» به معنای یگانه شدن یک جفت است . و واژه کیومرث که « گیا + **مـر+ تن** » باشد ، دراصل برضد یزدانشناسی زرتشتی ، درست زندگیست که ازجفت (= مر) درزهدان (= تن) پیدایش می یابد . « مرتن= مر+ تن » همان « سنگ ویا مر، و یا بیمه، و یا یوج ویوش ویوغ » در زهدان (تن) هست . **تخم نرینه ساختن از« گیا مرتن »** ، **و اولویت دادن به جنس نرینه ، و جفت انسان را پیایند این تخم نرینه ساختن ، گزندی بزرگ به حقوق زن درایران زده است** . اینکه دوبهره ازتخم کیومرث به « نیروسنگ » داده میشود ، بیان آنست که بخش « جفت » تخم ، به نیرو سنگ داده میشود ، که با نیروسنگ اینهمانی دارد . تخمی که گوهر« سه تا یکتائی دارد = سه بهره است » ، ازهم پاره ساخته میشود و بخش نا آفریننده اش ، نصیب زن = خاک وزمین میشود . ازاینجا میتوان به وضوح دید که « تخم » ، به خودی خود ، گوهر « سه تا یکتائی » دارد ، یعنی « جفت به هم پیوسته = مهری = بیمه = سنگ » است و نمیتوان آنها را ازهم جداساخت.

آنچه مهمست آنست که، درفرهنگ ایران ، بی « نیروسنگ » ، جفت نخستین ، نمیتواند « هستی یابد » . این اصل جفتی که درتخم گیا مرتن (مـر) هست ، به شکل نیروسنگ ، که اصل پیوند دهنده جفتی

است (اصل مهر است) ، به « **ریباس** » تحول می یابد . مهری ومهریانه (که مهلی ومهلیانه شده است) ، یک تنه ولی بادوچهره اند ، و همزاد، یعنی « دوقولوی به هم چسبیده اند» ، و« سنگ » و « مَر= امر » و « ییمه = جم » و « مهر » هستند . درکردی به انسان ، مه رو ، ومه ره میگویند . چرا تخم کیومرث که گوهرجفتیست ، تحول به ریباس می یابد ؟ چون« ریباس » ، گیاه جفتی است ، ودرخود ، هم نر وهم ماده باهم است . یک نام ریباس ، « **هوم** » است . نام دیگر ریواس درفارسی ، « **زرنیله** » هست که دراصل « **زرنیره** » بوده است . پیشوند « زره » ، به معنای « باهم یگانه شدن » است . پسوند « نیره » که همان « نیرو » است ، به معنای « جفت » است . چنانکه هنوز درکردی ، نیره ، به جوی آب (جوی = یوغ) و یوغ گفته میشود . نیره ، به میان رودخانه نیزگفته میشود ، چون دوبخش آب رودخانه را درمیان به هم می پیوندد ، و همچنین به جویبارمیان زمین کشت نیز « نیره » گفته میشود که بازهمان نقش را دارد . و به همسر ماده نیز « نیره » گفته میشود . مثلا به « قفل وکلید چوبین باهم » ، نیره موک میگویند واینکه نیره موک ، به معنای نه نر ونه ماده ، بکار برده میشود ، غلطست ، چون درست به معنای هم نروهم ماده است . و همچنین به شاخ کل کوهی و بزنرکوهی ، « نیرو » گفته میشود ، چون فراز سرش ، دو شاخ به هم چسبیده اند . سر، دوشاخ را به هم می پیوندد و ازاین رو، سر، ومیان دوشاخ ، نیرو (اما) هست . ازاین رو ، جانورانی که دوشاخ بزرگ (ذوالقرنین) برسر داشتند ، نماد این « اصل آفرینندگی = اصل آفریننده آتش وآب » بودند که درنقشهای زیبای سفالهای سیلک دیده میشوند . و ازاین رو، رستم را ، با دوشاخ برفرازسرش ، نقش میکنند .

و واژه « nairyo+sangha» چیزی جزهمان « نیرو سنگ » نیست . چنانچه **به عدس ، نرسک ونرسنگ میگویند که همین واژه است ، چون عدس ، دولپه دریک نیام باهم دارد**، و خود واژه عدس

هم (ادو+ آس = دوتخم = دوهسته) میباشد . ریواس هم « ریو + آس » دوهسته ودوتخم (= آس = سنگ ، درآلمان به هسته ،Stein سنگ میگویند). اینکه اردشیر را « اردشیر دراز دست » خوانده اند و میگوینه که دستش به زانویش میرسید . برای آنست که « زانو » ، دراثرهمان اصل جفتی بودن است ، و با « بهمن » اینهمانی دارد ، و ازاین رو نام این اردشیر را بهمن میدانند و درازدست ، ترجمه « ریوند دست = ریواس دست » بوده است . این به معنای آنست که دستش اصل آفریننده وبخشنده و راد و مهربانی بوده است . **اساسا « دست » ، درفرهنگ ایران ، گوهر « ریواسی = ریوندی » و هویت « پیوندی ومهری » داشته است ، نه معنای « قدرتی »** . چنانچه ما به هم هنوز « دست میدهیم » . درعروسی دختر وپسر را به دست هم میدهند .

این معنای جفتی « ریواس = ریباس » ، دراثر برخورد انتقادی زرتشت به اصل جفتی ، سپس معنای منفی پیدا کرده است .و دوچیزجفت باهم که نماد مهر وآفرینندگی هست ، معنای دورویه بودن و ریا ونفاق وفریب ومکر وحیله وافسون پیدا کرده است . چنانچه سنائی میگوید :

می ومعشوقه رابگزین به عالم
جزاین دیگر،همه زرقست وریواس

یا مسعود سعد ، میگوید :

ای فلک، شرم ! تاکی این نیرنگ
ای جهان توبه ، تا کی این ریواس

ولی رویه مثبت این واژه نیز در « ریباج » نگاهداشته شده است که به معنای « پیوند درخت » است .

این « همزاد بهم چسبیده بودن = مر= سنگ = جیمه = چیم = ژیم » برغم آموزه زرتشت ، درخود یزداننشاسی زرتشتی باقیمانده است .« چیم » ، هم معنای « چشم » پیدا کرده است وهم به معنای « معنی » است . « معنی » ، گوهر پیوند اجزاء یک چیز به همست . معنی

(چیم) ، نیروئیست که همه اجزاء را به هم می پیوندد . وقتی بخشهای ضمیروتن با هم پیوسته اند ، زندگی ، معنی دارد . زندگی ، با تنقیه وتزریق کردن یک معنائی ازخارج ، معنی پیدا نمیکند . زندگی ، بی معنا میشود (بی چیم) که این بخشهای ضمیر، باهم یگانه نمیشوند . زرتشت ، میان « جی » و « اجی » را که « همزادند » می بُرّد وآن دو را متضاد با هم میسازد ، ولی آنها درگوهرشان ، بشیوه دیگر همزاد میمانند .

اساسا ، برعکس آنچه زرتشت میگوید ، خودِ « جی » ، همزاد وجفت هست .دراصل « جفتی = دیوی » ، معنای آفرینندگی داشت ، ولی ازاین پس ، جفتی درهمه این ادیان ، به شکلی دیگر، استوار باقی میماند. خوبی وبدی، شرّ وخیر، تاریکی وروشنائی ، یا « خوبی » هستند که « بدی وشر» را درخدمت آن خوبی ، بکار میبرند ، ویا « بدی » هستند ، که « کارخیر» را برای فریفتن وگمراه کردن بکار میبرند . **سراپای این اخلاق ها وشریعت ها ودین ها ، براین گونه اصل همزادی بنا شده است . یا « بدی » ، آلت « خیر » میشود ، یا « خیر» آلت « بدی » میشود** . هم الله ، این گوهر جفتی را دارد ، و هم ابلیس ، این گونه گوهر جفتی را دارد . « دیو= دوتا باهم » که خدای آفریننده روشنی بود ، تبدیل به « دیو » دورو وشک انداز ووسوسه گر وگمراه کننده میگردد . دیو، با چهره آشپز و آموزگاروپزشک و خوشنواز(موسیقی زن) ، پدیدارمیشود ، برای آنکه انسان را بفریبد واغوا وگمراه کند و قدرتخواه و آدمکش وپدرکش وجوان کش وطغیانگر بکند . یا الاهی میشود که مردمان را میترساند و عذاب میدهد و میکشد ، تا آنها را تربیت کند و هدایت کند . اینست که « همزادی وجفتی » ، گوهر الهی وشیطانی ، هردو میگردد . به عبار دیگر**هم « حکمت » و هم « نفاق ودوروئی »** ، **دورویه یک سکه اند** . آنچه ر الله ویهوه وپدرآسمانی میکند ، «حکمت » نامیده میشود و آنچه را ابلیس واهریمن و شیطان میکند ، چنگ واژونه زدن و اغوا و دوروئی نانیده میشود . ولی هردو ، با

همین همزاد کار دارند که نمیتوان ازهم جداساخت . فراموش نباید کرد که « **حکومت** » ، **درست پیکریابی همین** « **حکمت** » **است وقدرتیست که با کاربرد شرّ وعذاب وترس و مجازات ، میکوشد** ، « **خیر» را برقرارسازد** .
ولی فرهنگ ایران ، اصل جفتی وانبازی را در دراستای « هم بغی = همآفرینی » درمی یافت ، و اساس اخلاق و دین وبهی (سعادت ونیکوئی) را بر « جفت ساختن همه کشش های درون انسان » بنا میکرد ، و هیچکدام ازآنها را بنام شیطان واهریمن وابلیس وخناس ، جدا نمیکرد . تا این سائقه ها وعواطف (آزها ، یاسه ها ، نیازها ، کَشوت ها) با هم جفت واندازه (با هم تازنده اند) اند ، خوبند و« نیروسنگ » چنین معنائی داشت ، ودرست با جداساختن آنها ازهم و طرد یکی وقبول دیگری ، و پیکار همیشگی آن دو باهم ، چنانچه انگاشته میشود ، **الله از ابلیس یا اهورامزدا ازاهریمن ، ازهم بریده نمیشوند ، بلکه باهم و چسبیده به هم بشیوه دیگر، ادامه زندگی میدهند ، و ازآن پس ، هریکی ، دیگری را تبدیل به آلت خود میسازد** . سوائق یا کششهای انسان دوبخش میشوند(هرکدام دورویه به هم چسبیده میشوند) و باهم به پیکار ابدی گماشته میشوند . **آنچه درگوهر انسان ، خوب شمرده شده ، آنچه را بدهست ، آلت خود میسازد ، و آنچه بد شمرده شد ، آنچه را خوب شمرده شده است ، آلت خود میسازد** . ولی درست اندیشه « نیروسنگ = نرسی » برضد این گونه خوبی وبدی هست . اینگونه خوبی وبدی هست که محتاج « اراده ومشیت » هست . برای هر کار خوب یا بدی جداگانه ، باید اراده کرد و تصمیم گرفت . و گوهر اراده ، هرچند به ظاهر نیز اجرای یک امرونهی الاهی باشد ، رسیدن به قدرتست و آن « امر ویا نهی » را بلافاصله ، « وسیله » و« بهانه » رسیدن به هدف خود میکند ، وبرای آنکه برای اجرای امر الهی بکند ، باید « ازخود ، بگذرد » و خودرا قربانی کند . به عبارت دیگری ازعمل خود ، مستقیما « کام نمی برد » تا درشادی آن را بکند . این « **خود را**

درهرعملی واندیشه ای وگفتاری ، قربانی کردن یا ازخود گذ شتن » ، بنیاد اخلاق دراین ادیان میماند . ولی « خود را قربانی کردن » ، همیشه دردناک وعذاب آوراست ، چون ، جان خود ، آزردن جان خود را نمی پسندد .

نرسی یا نیروسنگ ، اصل زیبائی درمیان انسان اخلاق ودین، برپایه«اصل زیبائی درمیان انسان»

دراوستا این رد پا مانده است که جمشید ، « **جمشیدِ سریره** » خوانده میشود و به « **جمشید زیبا= yimo sriro** » ترجمه میگردد . ولی سریره نام خود « **ارتـا** » بوده است ، چنانکه به گل بوستان افروز که گل ارتا فرورد (روز نوزدهم هرماهی) باشد ، درعربی « صریره » میگویند . خدا درایران ، اصل زیبائی است نه خالق زیبائی . **او اصل زیبائیست ، چون درهرجانی وچیزی ، تخم او (هوچیتره = هوچهره = هجیر) هست و خدا ، مجموعه به هم پیوسته یا خوشه زیبائیهای جهانست**. « سری =sri » و« سریره= srira » به معنای « زیبا » هست . دراوستا میآید که درتن ، زیبا باش (crirem kehrpem baraahi) . صفت برجسته دیگر « ارتا » ، هوچهره است که « هجیر = هژیر» شده است و دراصل به معنای « زیبا » هست . ولی در« هوچهره » میتوان به ویژگی مهم این زیبائی پی برد ، چون « **چهره** » ، **به معنای « گوهر وبُن و اصل ومبدء » است که می چهرد وبه خود صورت میدهد و زیبا میشود** . ارتا که خوشه همه انسانها ست، درهرانسانی ، چهره یا بُن و گوهری میشود که در صورت یابی ، زیبا است . وازسوی دیگر « جمشید سریره » ، تنها به معنای آن نیست که « جمشید، زیباست » ، بلکه همزمان با آن ، به معنای آنست که « جمشید، که بُن همه انسانها درفرهنگ زنخدائی است ، فرزند ارتا ، فرزند سریره هست » . به عبارت دیگر، **انسان ، فرزند خدا ، فرزند زیبائی هست** .ارتا ، تخم آتش ، یا جان اوست که

درگسترش یافتن وشکل به خود دادن ، زیبا میشود . این بخش ازجان را که « اصل زیباشوی انسان » باشد ، ودرناف یا میان جان قراردارد ، و همه بخشهای چهارگانه جان را که « بوی ، روان ، دین ، فروهر» باشد به هم پیوند میدهد و با هم آنها را همآهنگ میسازد ، « نیروسنگ= نرسی » مینامند که در شکل « نرسی=narsah » سبک شده است . برهان قاطع مینویسد که نرسی به معنای « واصل به حق » است و چون این معنا برساخته فرقه آذرکیوان شمرده میشود ، ساختگی وجعلی بحساب میآید . ولی درحقیقت ، بیش از « واصل به حق » است.

نرسی ، که اصل زیبائی درانسان میباشد ، سرچشمه اخلاق (هنجار) و دین و « بهی= سعادت ونیکوئی » میگردد . این « هو چهره = زیبائی » ، « منشاء بهی » است . منشاء سعادت ونیکوئیست . **اندیشهِ به ، وگفتارِبه ، وکردارِبه ، همه ازاین « زیبائی گوهری یا نرسی » سرچشمه میگیرند** . اینست که **سرچشمه اخلاق ودین ، همان « اصل زیبائی » درمیان خود هرانسانی هست** . اخلاق ودین ، از اصل زیبائی ، سرچشمه میگیرند و شکل گیری اصل زیبائی هستند که « نیروسنگ = نرسی » نامیده میشد . طبعا چنین سراندیشه بزرگی ، که گواه بر **اصالت انسان** بود ، با اندیشه « اخلاق ودین » در آموزه زرتشت ، همخوان نیست که اخلاق ودین ، و نیکی وبهی را در اجرای خواستهای اهورامزدا میداند . نیکی آن چیزیست که اهورا مزدای زرتشت ، میخواهد ، نه آنچه از« نیروسنگ » درمیان انسان ، سرچشمه میگیرد . **بدینسان ، مجبور بودند « نرسی = نیروسنگ » را از« گوهر جمشید »** ، **جدا سازند و اورا ازجمشید ، وجفت بودن با جمشید و ازگوهر جمشید ، تبعید کنند** . نرسی را از میان جمشید ، تبعید میکنند و همزاد و برادرجدا ازاو ، وسپس آواره وسرگردان میسازند . « از میان اره کردن جمشید » ، به معنای « نابود ساختن هویت جفتی جمشید، سنگ ومربودن جمشید » است .

در بندهش این تحول ، عبارت بندی شده است . دربخش بیستم بندهش دیده میشود که جم و نرسی که « **رشن چین** خوانده میشود ، برادرند و « نرسی ، آنگاه زیست واورا **نرسی سرگردانش = wiyaabaanig** خوانده اند .... » . به عبارت دیگر، « اصل زیبائی » درمیان انسان را که « سرچشمه اخلاق ودین وبهی » است ، بنام « برادری که وجودی جدا ازجمشید دارد » ازجمشید (ییمه) که ماهیت جفتی دارد، و خودش ، جفت همان نرسی هست ، سرگردان وآواره میسازند ، چون انسانی که درمیان ونافش، نیروسنگست ، درخودش اصل زیبائی هست که آفریننده اخلاق ودین وبهزیستی است . اکنون دونکته مهمی که دراین عبارت بندهش آمده است ، دقیقا بررسی میشوند :

1- چرا نیروسنگ ، « رشن چین » خوانده میشود ؟

2- چرا نیروسنگ ، « سرگردان » خوانده میشود ؟

با بررسی این دو نکته ، میتوان بخوبی دریافت که چرا نیروسنگ ، اصل زیبائی درمیان انسانست ، و چرا ازاین اصل زیبائی ، اخلاق ودین وبهزیستی ازگوهر خود انسان ، پیدایش می یابند .

مقاله ادامه دارد